

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

نویسنده: دومنیکو لوسوردو  
برگردان: خ. طهوری  
فرستنده: علی مشرف  
۲۱ دسمبر ۲۰۱۹



دومنیکو لوسوردو

## وقتی نیروهای چپ در صحنه نیستند... - ۱۳

۴. از سال ۱۹۸۹: موج دوم کودتاها

در آخرین فاز جنگ سرد پس از این که قدرت و کشش جنبش کمونیستی رفته رفته رو به نزول گذاشت، ایالات متحده همراه با بازار آزاد، «انتخابات آزاد» و (رعایت حقوق بشر) را جزو اصول عام مشروعیت قدرت اعلام کرد و این مأموریت را برای خود در نظر گرفت تا بازار آزاد و دموکراسی را به زور اسلحه صادر کند. به ویژه با در نظر گرفتن تلاشی سوسیالیسم در کشورهای اروپای شرقی اکنون صحبت از «موج سوم» دموکراسی بود. موج اول در بین قرن ۱۹ و ۲۰ پدید آمد و موج دوم در سالهای اول پس از پایان جنگ جهانی دوم صورت گرفت. جای تردید نیست که در کشورهای اروپای شرقی، یعنی در «اردوگاه سوسیالیستی سابق» نیز انتخابات با حضور احزاب مختلف رقیب و حفظ اصول مشروعیت دموکراتیک صورت می‌گرفت ولی دموکراسی می‌تواند اشکال مختلفی به خود گیرد و معرف پروژه‌های سیاسی مختلف و متفاوتی باشد. ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپایی درست به خاطر این که راه‌های حل ارجح این دموکراسی را تقویت کنند و یا مانع شوند، در استفاده از خشونت لحظه‌ای درنگ نکردند. تقریباً پس از پایان دوره اول کودتاها ما محقیم تا از دور دوم کودتاها که پس از پایان جنگ سرد صورت گرفت، سخن بگوئیم. این دور دوم کودتاها در اروپای شرقی تقریباً همزمان با «موج سوم دموکراسی» آغاز شد.

ولی به ویژه آنچه که در اتحاد جماهیر شوروی، مهم‌ترین کشور شرق اروپا افشاء کننده است، این بود: در ماه‌ها و یا سال‌های آخر حیات این کشور دو پروژه ایجاد دموکراسی در مقابل یک دیگر قرار داشت. اولی به ابتکار گوربچف آغاز شد، که در نهایت با کاپیتولاسیون پایان یافت و راه دوم بر آن فایق آمد. چهره سرشناس پروژه دوم یلتسین بود که به شکل قاطعی مورد حمایت غرب که به شدت خواستار اجرای سریع و گسترده خصوصی‌سازی بود و برای ایالات متحده و اتحادیه اروپائی امتیازهای اقتصادی و سیاسی وسیعی فراهم کرد، قرار گرفت. ولی پیروزی رهبر جدید باید در برخورد قدرت در سال ۱۹۹۳ سربلند بیرون می‌آمد: روز ۲۱ سپتمبر همان سال رئیس‌جمهور یلتسین در تضاد آشکار با قانون اساسی روسیه که تازه به تصویب رسیده بود، مجلس را که گویا قصد مقاومت دارد، منحل کرد، سپس بمباران نمود و آنرا نهایتاً به کمک قطعات ویژه و تانک ویران کرد. ده سال بعد نوبت گرجستان بود:

انقلاب گل سرخ نومبر ۲۰۰۳ در واقع شبیه سناریویی بود که قبلاً در بلغارستان و البانی به اجرا درآمده بود. البته ذکر تفاوت کوچکی که وجود داشت بی‌مسمی نیست: شوارنادزه، رهبری که اکنون می‌بایست سرنگون می‌شد، متهم شد که به طور غیرقانونی ثروت‌اندوزی کرده و دارای ویلای لوکسی در بادن‌بادن المان است. تصویر ویلای مزبور که وسیعاً منتشر شد در واقع از گنجینه بی‌پایان اینترنت انتخاب شده بود، باوجود استفاده زیرکانه از این تصویر جعلی نتیجه انتخابات آن‌طور که منظور بود، حاصل نشد: برای رهیافت از این معضل باز شورش از طرف غرب سازماندهی، حمایت و تقویت شد و مشروعیت پیدا کرد.

ما با یک سلسله از کودتاهائی که به طور کامل برنامه‌ریزی شده بود، روبه‌رو هستیم. این مسأله با وقایعی که به تازگی در اوکراین رخ داد مورد تأیید قرار گرفت. این کشور در سال ۲۰۰۳ یک «انقلاب نارنجی» با شرکت «تعداد زیادی از نهادهای غیردولتی ایالات متحده آمریکا» را تجربه کرد. (Romano, 2013) ۹ سال بعد ما شاهد رونوشت این انقلاب بودیم. از نیمه دوم نومبر ۲۰۱۳ اوکراین که چندی قبل از امضای قرارداد برای عضویت در اتحادیه اروپائی (و همین‌طور ناتو) سر باز زده بود با تظاهرات اعتراضی شدیدی روبه‌رو شد. روز ۳ دسمبر روزنامه ایتالیائی که شدیداً هوادار پیمان اتلانتیک است از یک «کودتای» به انجام رسیده خبر داد. مرکز اعتراضات بیهوده در کیف انتخاب نشده بود. این شهر دور از مناطق شرقی، در اپوزیسیون کامل با تحولاتی قرار داشت که در پایتخت آماده می‌گردید، یعنی مرکز قدرتی که باید سرنگون می‌شد:

مسدود کردن راه‌ها و اشغال ساختمان‌های مهم دولتی بخشی از برنامه طراحی شده‌ای است که باید مانند یک کودتا دولت را سرنگون کند. سرکوب به وسیله کلاهچرمی‌های پولیس به طور اغراق‌آمیزی بزرگ جلوه داده شد تا بتوان سازوکار تبلیغات رسانه‌ئی را در نیمی از جهان ترتیب داد. و در پس شورش «خودجوش» گروه‌های ناسیونالیستی به نام اروپا، حامیان پر قدرتی در کشور همسایه پولند و کشور قوی المان ایستاده بودند (...). در مرکز شهر سنگر گرفته شد. شهرداری اشغال گردید و در دفتر مرکزی سندیکاها «کمیته مقاومت انقلابی» تأسیس شد. گروه‌هائی از جوانان ورزیده با اونیفورم‌های سیاه چرمی گام‌های بعدی شورش را تعیین می‌کردند (...). «گارد سفید» شورشیان می‌توانست پولیس‌های غرب اوکراین را که حقوق ناچیزی دریافت می‌کردند به سوی خود جلب کند.

با وجود همه این‌ها هر اقدامی از طرف نیروهای انتظامی علیه «تظاهرکنندگان مسالمت‌جو و صلح‌دوست» در کیف پیشاپیش از طرف غرب مهر خشونت می‌خورد و محکوم می‌گردید که نهایتاً واشنگتن و بروکسل را «موظف» می‌کرد کشور را زیر فشار تحریمات قرار دهند. نمایندگان درجه اول ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپائی با عجله به کیف شتافتند تا تظاهرکنندگان و یا شورشیان را ترغیب و تشویق کنند. ناتو یعنی سازمانی که به داشتن تعهد

به اصل عدم خشونت شهرت دارد، برافروختگی خود را از «اعمال خشونت» و آن هم صرفاً خشونتی که از جانب دولت اوکراین اعمال می‌شد، ابراز کرد!

همه این‌ها طبق یک نقشه دقیق و مشخص اجراء شد:

باید قدرت دولتی بلوکه می‌شد و از بازگشت به وضعیت عادی ممانعت به عمل می‌آمد و هرج و مرج و ناامنی حتی‌الامکان به درازا کشیده می‌شد. نیروهای پولیس اوکراین (در غرب) که در وضعیت اقتصادی بدی به سر می‌بردند می‌باید از بی‌لیاقتی و ناتوانی دولتمردان خود متقاعد می‌شدند و دیگر دلیلی برای مقابله با باندهای شبه‌نظامی که مورد الطاف و حمایت اربابان جهان بودند، نمی‌دیدند.

این نوعی مهندسی کودتا بود که در دهه ۳۰ قرن گذشته به وسیله یک روشنفکر بزرگ قرن ۲۰ توصیف شده بود: «اگر گروه‌های مسلح کوچکی به طور هم‌زمان ساختمان‌های دولتی، قصر ریاست جمهوری و یا نخست‌وزیری، پست و راه‌آهن و رادیو و غیره را اشغال کنند، این خطر وجود خواهد داشت که سیستم دفاعی موجود فلج شود. دولت وقت قادر نخواهد بود به عنوان اتوریتیه رسمی که پست‌های کلیدی، ارگان‌ها و دولت را زیر کنترل خود دارد عمل کند، در حالی که اتوریتیه شورشیان کوشش می‌کند خود را مشروع قلمداد نماید. البته نه فقط این، ولی اگر دولت قدیمی بخواهد مقاومت کند، فاقد ابزار و وسایل اساسی به ویژه ارتباطات خواهد بود. بخشی از اعضای دولت دستگیر شده و بخشی دیگر سردرگم و نامطمئن گردیده و نمی‌داند که دست به چه اقدامی بزند و نیروها را چگونه دوباره گرد هم آورد.»

ولی مجدداً بازگردیم به کیف در فبروری سال ۲۰۱۴. بلافاصله پس از کودتای «مایدان» اتفاق نامترقبه و جدیدی رخ داد. در اینترنت یک صحبت تلیفونی اشاعه یافت، که احتمالاً از طرف روس‌ها شنود شده بود ولی از سندیت زیادی برخوردار بود: وزیر امور خارجه لتونی «اورماس پائیت» به مسؤول امور خارجه اتحادیه اروپائی، خانم «کاترین اشتون» می‌گفت که بر مبنای اطلاعاتی که در اختیار او قرار دارد، عناصر وابسته به نیروهای اپوزیسیون یعنی بازیگران کودتا آتش گلوله را به سوی تظاهرکنندگان گشوده بودند. گمان می‌رفت که این اطلاعات برافروختگی و خشم و اشنگتن و بروکسل را برانگیزد ولی به عکس آن‌ها بدون این‌که خواستار توضیحی شوند و یا سوالات نامحرمانه‌ای مطرح کنند دولت جدید را فوراً به رسمیت شناختند.

از طرف دیگر در گذشته نیز این نوع «سیاست‌های واقع‌بینانه» وجود داشت. در اوایل سال ۱۹۹۱ لیتوانی که از اجزای جدائی‌ناپذیر اتحاد جماهیر شوروی محسوب می‌شد، با تظاهرات جنبش استقلال‌طلبانه به لرزه درآمد. روز ۱۳ جنوری ۱۹۹۱ واحدهای ویژه وزارت کشور از طرف گوربچف به «ویلنیوس» پایتخت کشور اعزام شدند تا کنترل مجدد بر فرستنده تلویزیونی کشور را برقرار سازند. این حمله شدید ۴۰ کشته به جای گذارد: به هر حال این روایت رسمی از «یک‌شنبه خونین ویلنیوس» بود. البته این روایتی بود که قانوناً به ثبت رسیده و هر کس آن را مورد سؤال قرار دهد می‌تواند به دادگاه احضار شود، همان‌طور که در سال ۲۰۰۱ گریبان‌گیر رئیس «جبهه سوسیالیستی خلق» شد که متهم شده بود سربازان روسی را مسؤول آتش گشودن به سوی تظاهرکنندگان نمی‌داند، بلکه براین عقیده است که این «آزان پرووکاتور» (تحریک‌کنندگان) اوکرائینی بودند، که قصد داشتند برای کسب حمایت انظار عمومی داخلی و بین‌المللی که برای پیروزی جنبش تجزیه‌طلبانه ضروری بود، به تروریسم برافروختگی دامن بزنند.

همه این‌ها این احساس را پدید می‌آورد که، وقتی دستکاری و تحمیق و دروغ کافی به نظر نرسد، استفاده از پرووکاتور یک رویکرد معمولی در عملیات تغییر رژیم است. به هر حال نگاه به گذشته، مهندسی که در نومبر

۲۰۱۳ و فیروزی ۲۰۱۴ صورت گرفت نور تازه‌ای به کودتاهای قبلی و کوشش‌های بعدی می‌افکند. اولین آزمایش‌های این مهندسی در میدان تیان‌من آغاز شد: تظاهرات مطلقاً صلح‌آمیز نبود و به شدت از خارج حمایت می‌شد و پایانش معلوم نبود و کوشش می‌شد که به درازا کشیده شود و کار معمولی نهادها و تأسیسات را بلوکه کند با این خواست و یا امید که رژیم‌ها که به لرزه افتاده بود (حداقل آن‌ها در واشنگتن این‌طور فکر می‌کردند) که به دنبال فروپاشی سوسیالیسم که در شرق اروپا در جریان بود، تار و پودش از هم بگسلد و در اثر پخش و ترویج فرضیه‌ای که از آب‌خوار تبلیغات غربی سیراب می‌شد، پیروزی سرمایه‌داری در چین نیز اجتناب‌ناپذیر شود. پس از پیروزی کودتا در کیف «پیگرد و سرکوب روس‌گرائی» آغاز شد: این اخبار از سوی همان رسانه‌هایی که هنوز مدعی بودند در پایتخت اوکراین صلح‌جوئی بر خشونت‌گرائی پیروز شده، انتشار می‌یافت. در اینجا ما به یاد جنگنده شکاری متعلق به شورشیان لیبیا می‌افتیم که غرب کماکان بدون ارائه هیچ مدرکی آن‌ها را صلح‌جو و غیرمسلح می‌نامید.

برای مطالعه این اثر ارزنده به این نشانی مراجعه کنید:

<http://www.edalat.org/ketabkhaneh/VaqtiNirouhayChapDarSahnehNistand.pdf>